

بررسی وضعیت جغرافیایی و سیاسی بشاگرد در دوره قاجار

(۱۰۰ ساله گمشده)

عبدالرسول بهرامی نژاد*

چکیده

منطقه بشاگرد در دوران قاجار و پیش از آن از نظر جغرافیایی شامل مناطق وسیعی از استان هرمزگان و کرمان و سیستان و بلوچستان بوده است و خود به شش ولایت تقسیم می‌شد که زیر نظر حاکم وقت که در انگهران و قبل از آن در منوجان حکومت می‌کرد اداره می‌شد. حاکمان وقت بشاگرد در دوران مختلف این منطقه را به صورت مستقل از مرکز کشور اداره می‌کردند و دولت مرکزی هر بار برای تسلط بر این منطقه مجبور به لشکرکشی و جنگ‌های خونینی با آن می‌شد. حاکمان نواحی دیگر نیز برای دست‌یابی به اهداف خود و نیز گسترش نفوذ سعی در برقراری ارتباط و اتحاد با حاکمان بشاگرد می‌کردند. مانند حاکمان وقت عمان که اداره سواحل جنوبی کشور را برعهده داشتند یا ایل بهارلو در فارس. تمامی این موارد نشان از اهمیت بشاگرد در دوره قاجار و پیش از آن دارد اما با روی کار آمدن حکومت پهلوی و قدرتمند تر شدن حکومت مرکزی و از بین رفتن حکام محلی و نیز پیشرفت سریع کشور در این دوره، به صورتی پیش رفت که بشاگرد به دلیل کوهستانی بودن نتوانست با این پیشرفت همراه شود و از این قافله عقب ماند. به حدی که پس از انقلاب وقتی افرادی به این منطقه آمدند مدعی کشف بشاگرد شدند و مطالبی خلاف واقع در این زمینه گفته شده است.

واژگان کلیدی: بشاگرد، عقب ماندگی، قاجار،

Ab.moalem@gmail.com

* فوق لیسانس تاریخ تشیع، مدیر دبستان شهیدقاسم عسکری

تاریخ پذیرش: ۹۹/۰۳/۰۳

تاریخ دریافت: ۹۸/۱۱/۲۵



مقدمه

چرا باید تاریخ بخوانیم؟ برای این سوال مورخین و صاحب نظران پاسخ‌های گوناگونی ذکر کرده‌اند. از بین آنها این جمله منتسب به هیتلر را که می‌گوید: «بدبخت ملتی که تاریخ خود را نداند.» بیشتر توجه ام را جلب کرد. به راستی که چنین است، مردمان منطقه بزرگ بشاگرد فقط به این علت که تاریخ خود را نمی‌دانند، باعث شد افرادی ناآگاه و بدون مطالعه، مطالبی خلاف واقع و نادرست در مورد آنان بیان کنند. و بسیاری از این مطالب که هنوز نیز بیان می‌شود، نشأت گرفته از سفر اولیه افرادی پس از انقلاب است که به این منطقه آمدند. این مطالب شاید برای پررنگ کردن خدمات خود و یا برای توجه افکار عمومی و یا هر دلیلی دیگر باشد که دست به چنین اغراق و سیاه‌نمایی افسانه‌گونه ای زده‌اند. شاید کشف بشاگرد یکی از بزرگترین این دروغ‌ها باشد. «قبل از انقلاب بشاگرد کشف نشده بود و از کشفیات جهاد است. این منطقه جمعیت زیادی هم داشت. بچه‌های جهاد به طور تصادفی به منطقه ای بر خوردند که دیدند هزاران آدم مثل عصر حجر در آنجا زندگی می‌کردند.» (خاطرات ناطق نوری، ۱۳۹۲) یا در کتاب سرگذشت یک سرباز که خاطرات عبدالله والی است. نویسنده کتاب علاوه بر ادعای کشف بشاگرد و عدم رفت و آمد ماشین به بشاگرد، به انکار هرگونه آثار مدنیت در این منطقه از کشور تا قبل از سال‌های دهه شصت می‌پردازد: «زندگی مردم بشاگرد آن روز با زندگی پدرانشان در هزار سال پیش هیچ تفاوتی نکرده بود. اگر با دقت به زندگی محرومین بشاگرد در سالی که عبدالله وارد این منطقه شد نگاه کنیم، هیچ پدیده‌نویی نسبت به قرن‌های قبل دیده نمی‌شد، بلکه در اثر فقر ضعیفتر هم شده بود.» (ص ۲۲۲) «اکثریت اهالی این منطقه (بشاگرد) ... پدیده برق را نمی‌شناسند و چیزی از آن نمی‌دانند» (ص ۶۴) «غروب بشاگردی غروب غم‌انگیزی است. زیرا چراغی نیست که با آن چیزی را ببینند تا کاری انجام بدهند. رادیو نیست که بتوانند از صدای آن استفاده کنند، شب نشینی نیست که دور هم جمع شوند و گپ بزنند.»

ایا به راستی این فقر و محرومیت ریشه تاریخی دارد و واقعا پس از انقلاب بشاگرد کشف شده و مردم آن در عصر حجر زندگی می‌کردند. بخاطر همین به ۱۰۰ سال قبل از انقلاب برگشتیم. یعنی دوران ناصرالدین شاه، به دلیل اینکه در این دوره سفرنامه نویسی و نگارش کتاب در زمینه‌های



مختلف رواج پیدا کرد. و مطالب ذکر شده در کتاب‌های این دوره درباره بشاگرد را خدمت خوانندگان عزیز ارائه کردیم.

البته ناگفته نماند که در دوران قبل از انقلاب در بشاگرد مدرسه وجود داشت و دانش آموزان تحصیل می‌کردند، درمانگاه، پاسگاه وجود داشت و مامورین دولتی برای سرشماری یا سرباز گیری به این مناطق می‌آمدند و بسیاری از مردم نیز برای کار به کشورهای عربی رفت و آمد داشتند. به این ترتیب مردم با مسائل روز کم و بیش آشنایی داشتند. اما به هر حال ما منکر محرومیت و فقر مردم این منطقه قبل از انقلاب نیستیم. اما می‌خواهیم ببینیم بشاگرد در ادوار مختلف تاریخی هم مانند اوایل انقلاب نسبت به سایر مناطق کشور عقب مانده تر بود؟

پیشینه و روش تحقیق

درباره بشاگرد من یک کتاب به نام «بشاگرد در تاریخ و تمدن ایران» نوشته عباس زائری و نیز مطالبی درباره بشاگرد در کتاب «سرزمین هرمز» نوشته حسین فراغ دل مشاهده کردم. دیگر مطالب به صورت پراکنده و در وبلاگ‌های شخصی بودند. و این امر ضرورت یک تحقیق جامع و کامل و علمی با دسترسی به منابع معتبر را می‌طلبد.

ما در این روش تحقیق از نرم افزارهای موسسه مرکز تحقیقات علوم اسلامی قم (نور) بهره گرفتیم که هر نرم افزار شامل بیش از ۵۰۰ جلد کتاب است. نرم افزارهای تاریخ ایران اسلامی و جغرافیای جهان اسلام و نیز کتاب‌ها و مقالاتی که در مورد قاجاریه، بلوچستان نوشته شده بودند و همچنین مقالات نقد و بررسی این کتاب‌ها بهره گرفتیم.

وضعیت جغرافیایی بشاگرد

همان طور که ذکر شد در دوران ناصرالدین شاه سفرنامه‌ها و کتاب‌های مختلفی نوشته شد. که ما در این مقاله ابتدا مختصری درباره این منابع و سپس مطالبی که درباره بشاگرد در آن‌ها آورده شده را می‌آوریم.



کتاب جغرافیای بلوچستان

جغرافیای بلوچستان، تألیف سال ۱۲۸۸ق احمد علیخان وزیری با تصحیح محمدرضا نصیری است. این کتاب شامل یک آغاز، چهار فصل و یک انجام است. فصل‌های اول تا سوم؛ شامل «جغرافیای بلوچستان» و فصل چهارم مربوط به «تاریخ بلوچستان و عمدتاً کرمان» مشتمل است. وی در قسمت معرفی پشته و فنوج می‌نویسد:

پشته و فنوج سمت غربی شمالی بمپور است. یک سمت آنجا متصل بشاگرد که خاک فارس می‌باشد. در جزو فارس معامله می‌شد. در سنه هزار و دویست و هفتاد و چهار که امور کرمان محول به مرحوم محمد اسماعیل خان [بود] حسب الامر اولیای دولت، بشاگرد از جزو عمل فارس مجزئ و جزو کرمان شد و یک سمت او متصل به بمپور [است].

وجه تسمیه پشته و فنوج را در سنه هزار و دویست و هشتاد و چهار از مهیم خان مسکوتانی در شهر کرمان سؤال نمودم، گفت: قدیم پشته و بشاگرد یک خاک بوده، بشاگرد زمین پست و هموار بوده و اینجا بلند و کوه بوده، چون اصطلاح مردم کرمان و بعضی از فارس زمین مرتفع را پشته می‌نامند و فنوج هم نام قلعه معروف آنجا بوده به این سبب پشته فنوج نامیده شده.

کتاب مرآة البلدان

مرآة البلدان یا مرآت بلدانِ ناصری (به فارسی: آینه شهرها) کتابی از محمدحسن بن علی اعتمادالسلطنه درباره جغرافیا و تاریخ است. بلدان؛ مفردها بلد و بلدۀ به معنی شهرها و کشورها است. این کتاب که در سال ۱۲۹۴ ق. تألیف شده است

در در مورد مساحت بلوچستان می‌نویسد:

مساحت بلوچستان نقل از کتابچه میرزا مهدی خان سرتیپ مهندس؛ بلوچستان متصرفی حالیه دولت علیه ایران از سمت شمال محدود است به سیستان و از طرف مشرق به پنج‌گور و کیج و از طرف جنوب به دریای هندوستان و از طرف مغرب به نرماشیر و رودبار و بشاگرد. آنچه در سمت شمال واقع است عبارت است از ملک سرحد و دزک و جالق، و کوهک و توابع آنها. آنچه در سمت شرقی واقع است عبارت است از ملک سب و مکس و ایرافشان و سرباز و توابع آنها. آنچه



در سمت جنوب واقع است عبارت از ملک مکران و کوچه و باهو و توابع آنها، آنچه در سمت غربی واقع است عبارت است از ملک بنت و گه و لاشار و توابع آنها. بمپور که مرکز و محل نشیمن ضوابط بلوچستان است با توابع در وسط بلوچستان واقع است.

مسافرت نامه کرمان و بلوچستان

تألیف عبدالحسن میرزا فرمانفرما به زبان فارسی شرح حال مسافرت سه ماهی وی است که فرمانفرما در زمان حکومت بر کرمان، به بخش هایی از کرمان و بلوچستان داشته است. کتاب به شرح سفر در مناطقی از کرمان و نرماشیر می پردازد که از روز دوشنبه ۱۵ جمادی الثانیه ۱۳۱۱ق آغاز شده است وی به معرفی مناطق مختلف

می پردازد. و در معرفی روستاهای فنوج سیتان بلوچستان می نویسد:

مهرآباد؛ بند کوه یسار به کوههای بشاگرد متصل [است] و کوه یمین به اسفند منتهی می شود. اسفند؛ از اینجا تا رمشک بشاگرد چهار فرسخ [است] و در وسط چشمه ای است موسوم به گیش و چشمه مزبوره پهلوی کوه محقر عمودی واقع [است] که آن را کوه بن تک می گویند و این کوه و چشمه در واقع حد و سداست مابین خاک بلوچستان و بشاگرد رودبار.

کتاب فارسنامه ناصری

کتابی در حوزه تاریخ و جغرافیای استان فارس که در فاصله سال های ۱۳۰۰ تا ۱۳۱۱ هـ ق توسط حسن فسائی و به دستور ناصرالدین شاه به رشته تحریر درآمده است. وی در این کتاب و در قسمت معرفی بلوکات فارس می نویسد: و اما بلوکات فارس بر این نهج است:

«بباید دانست که در مملکت فارس هر ناحیتی را که دارای چندین قریه و مزارع باشد، آنرا بلوک بر وزن سلوک گویند و این مملکت بر طبق نقشه فارس به اختراع نگارنده این فارسنامه بر شصت و سه بلوک قسمت گشته و هر یکی را نامی مخصوص گذاشته، حاکم و کلانتری را برای آن معین نموده، هریک را با دیگری مداخلتی نبوده است و اکنون رشته آن نظم گسیخته و هفت بلوک از فارس موضوع گشته، مانند بلوک ابرقوه و بحرین و بشاگرد و بختیاری جانکی و رامهرمز و فلاحی



و بلوک هرات و مروست و شاید دو بلوک سه بلوک را به یک نفر حاکم یا یک نفر کلانتر دهند و اسامی بلوکات را به ترتیب حروف نوشتیم: و در معرفی بلوک بشاگرد می‌نویسد:

بلوک بشاگرد

«بشاگرد در اصل بشکرد بود یعنی شکارگاه، برای بسیاری کوهستان و شکار کوهی آن نام محالی از گرمسیرات فارس، میانه جنوب و مشرق شیراز است، درازی آن از «بارز» تا «منوجان» نزدیک به ۳۰ فرسخ، پهنای آن از «منوجان» تا «کوه شهری» ۱۰ فرسخ. محدود است از جانب مشرق و شمال به گرمسیرات کرمان و بلوچستان و از سمت مغرب به بلوک رودان و احمدی و نواحی بندر عباس و از جنوب باز به بلوچستان. و این بلوک با این وسعت عرض و طول، آبادی آن بسیار کم است، برای آنکه تمامی این بلوک کوهستان بی آب است شکار آن بز و پازن و قوچ و میش کوهی و کبک و تیهو و مرغ کبک انجیر است، نخلستان و مرکبات فراوانی دارد و کشت و زراعتی چندان ندارند. و قصبه این بلوک بارز است. دوری آن از شیراز [از] ۱۳۰ فرسخ می‌گذرد، عرض آن از خط استوا، ۲۶ درجه، طول آن از [گری نیچ رصدخانه انگلیس] ۵/۵۸ درجه است و این بلوک مشتمل است بر ۵ دهه آباد: انگوران: نزدیک به ۲۰ فرسخ شمال «بارز» است. بارز: همان قصبه بشاگرد است. دلامیر: نزدیک به ۱۳ فرسخ شمال «بارز» است. کوه شهری: نزدیک به ۲۷ فرسخ شمالی «بارز» است. منوجان: در جانب شمال «بارز» به مسافت ۳۰ فرسخ است.»

و در معرفی میناب می‌نویسد: «ناحیه میناب عباسی: در جانب مشرقی بندر عباس است، درازی آن از «کربان» تا «کلامی» ۸ فرسخ، پهنای آن از «راونک» تا «حکمی» ۴ فرسخ، محدود است از جانب مشرق به بلوک بشاگرد و از شمال به بلوک رودان و احمدی و از مغرب به ناحیه شمیل عباسی و از جانب جنوب به دریای فارس و موغستان.»

به با این وصف به خوبی می‌توان بزرگی وسعت منطقه بشاگرد نسبت به میناب را در آن زمان فهمید. این ترتیب بلوک بشاگرد مناطق وسیعی از جنوب شرق کشور را شامل میشد که الان در استان‌های هرمزگان، کرمان و سیستان و بلوچستان قرار دارند. ناگفته نماند پیش از دوره قاجار وسعت جغرافیایی بشاگرد بیش این بود به طور مثل حمدالله مستوفی در کتاب تاریخ جهانگشای



نادری، می نویسد: «بشاگرد - قسمت مهم آن بر ساحل عمان واقع است و دارای دشت شن‌زاری است که در آن چندین رود خشک قرار دارد. قراء مهم آن «گه» و «بنت» و «بلوک - قصرقند» و «بلوک باهوکلالت» نام دارد» و یا منشی کرمانی در کتاب سمط العلی للحضره العلیا می - نویسد: «بشکارد، ظاهرا غرض از این ناحیه همین بشاگرد حالیه است که بلوک وسیعی است ما بین لارستان و جاسک و بلوچستان و مرکز آن منوجان است»

وضعیت سیاسی بشاگرد

در دوره قاجار تا قبل از مشروطیت که پس از آن قانون تقسیمات کشوری تصویب شد کشور به پنج حکمرانی و دوازده حاکم‌نشین تقسیم می‌شد

حکمرانی آذربایجان (که شامل شهرهای آذربایجان می‌شد) مقر ولیعهد و تحت فرمان او بود.

حکمرانی دوم شامل ایالت‌های کردستان، کرمانشاه، سرحد عراقین و لرستان

حکمرانی سوم فارس بود که علاوه بر ایالت فارس، بندر بوشهر و بنادر و جزایر خلیج فارس، کهگیلویه، بختیاری و خوزستان را در بر می‌گرفت.

حکمرانی چهارم عبارت از خراسان و سیستان بود

حکمرانی پنجم را کرمان و بلوچستان تشکیل می‌داد.

ادعای استقلال و خودمختاری بشاگرد

اما به دلیل ضعف حکومت مرکزی بسیاری از مناطق کشور به صورت مستقل و خود مختار اداره می‌شدند. همان طور که ذکر شد فسائی در کتاب تاریخ ناصری در شرح بلوکات فارس می‌نویسد: «و اکنون رشته آن نظم گسیخته و هفت بلوک از فارس موضوع گشته، مانند بلوک ابرقوه و بحرین و بشاگرد و ...». بشاگرد از فارس جدا شده بود و به صورت مستقل یا نیمه مستقل و خود مختار عمل می‌کرد و این ادعای استقلال و خود مختاری تقریبا از قرون گذشته تا دوران ناصرالدین شاه نیز ادامه داشت.



حاکمان وقت بشاگرد

مهم‌ترین خوانین یا حاکمان بشاگرد که در کتاب‌های عصر ناصری نیز نام برخی از آنها مشاهده می‌شود عبارتند از: امان‌الله خان، جهانگیرخان، جلال‌خان، شهوردی خان، الهوردی خان، سیف‌خان و ... (زائری نیا-۱۳۹۰)

هر حکومت مستقل یا نیمه مستقلی برای حفظ و حراست از مرزهای خود و یا گسترش آن معمولاً با همسایگانش دچار اختلاف و نزاع می‌شود یا سعی در برقراری اتحاد با روش‌های مختلف مانند ازدواج یا غیره می‌کند.

اختلاف بر سر مرز با بلوچستان

مهراب‌خان حاکم وقت بلوچستان، مدت زمانی بخاطر سرحدات بشاگرد از جمله مناطقی چون میهان و ... با الهوردی خان حاکم وقت بشاگرد اختلاف شدید داشته و این اختلافات منجر به یک اردو کشی از ناحیه دو حاکم می‌پیوست ولی با کدخدای منشی حل و فصل گردید و حدود بشاگرد با بلوچستان در جنوب شرقی در ناحیه ای بنام ملک‌ان تعیین شد. (فراغ دل-۱۳۸۸)

اتحاد با همسایگان

در دوران قاجار مناطق ساحلی و بنادر جنوبی زیر نظر امام‌عمان اداره می‌شدند و از این طریق حاکم برای این مناطق تعیین می‌شد. و این حکام برای تداوم حکومت خود و نیز گسترش آن اقدام به برقرار ارتباط با حکام قدرتمند محلی می‌کردند. به همین سبب شیخ سیف بن نهبان حاکم وقت هرموز که مناطق وسیعی در جنوب کشور از سواحل و جزایر را در دست داشت با دختر اللهوردیخان حاکم قدرتمند بشاگرد ازدواج کرد. داماد دیگر الله وردیخان حاکم سیریک و جاسک بود. به این ترتیب نفوذ حاکم بشاگرد در کل محدوده از جاسک و سیریک تا بندرعباس و جزایر گسترش داشت. این قدرت و نفوذ باعث شده بود مناطقی دیگر نیز برای دست یابی به اهداف خود با حاکم بشاگرد متحد شود. از جمله ایل قدرتمند بهارلو که ایلی متفرق در فلات



ایران بودند. و اکثر آن‌ها در استان فارس (به‌ویژه داراب و مرودشت) زندگی می‌کردند برای اتحاد به بشاگرد آمدند.

لشکر کشی حکومت مرکزی به بشاگرد

همان طور که ذکر شد، ابتدا بشاگرد یکی از بلوکات ایالت فارس بود اما در سال ۱۲۷۴ ق اداره آن به ایالت کرمان و بلوچستان سپرده شد. و احتمالاً دلیل آن هم فاصله از مرکز ایالت فارس بوده که توانایی کنترل و تسلط بر این منطقه را نداشتند. دولت مرکزی هیچ‌گاه استقلال و خودمختاری بشاگرد را به رسمیت نمی‌شناخت و هر بار سعی در فتح بشاگرد و وادار کردن حاکمان آن برای پیروی از دولت مرکزی را داشتند. حاکمان بشاگرد نیز در ظاهر خود را تابع حکومت مرکزی می‌دانستند ولی در عمل به گونه‌ای دیگر رفتار می‌کردند.

کتاب بررسی تاریخی، سیاسی و اجتماعی اسناد بندرعباس،

نوشته حسن حبیبی و محمدباقر وثوقی است که به زبان فارسی در عصر معاصر، به بررسی تاریخی - سیاسی اسناد بندرعباسی در یک فاصله حدوداً صد ساله از ۱۲۲۷ ق. تا ۱۳۲۱ ق. می‌پردازد. و در پنج بخش است. که در بخش چهارم، به اصل اسناد اختصاص دارد. در این بخش ۳۹۷ سند از منابع مختلف گردآوری شده‌اند. در ابتدای هر سند، شناسنامه سند خواهد آمد و سپس متن سند عرضه خواهد شد.

سند شماره (۱۵) مورخ: احتمالاً ۱۲۶۹ ق. / ۱۸۵۳-۱۸۵۲ م. از: احتمالاً «مأمور مقیم بندر عباس» به: وزارت امور خارجه

دیگر اخباری که قابل باشد، وقوع نیافته. عالیجاه مصطفی خان از بشاگرد مراجعت نمود. جواب سیف الله خان این است که رعیت جغین کاوری رعیت بشاگرد است و من از جانب شهاب الملک مأمور بودم اینها را غارت کنم. البته به سرکار بندگان عالی عرض کرده ولی چنین نیست. این شخص که مال او را برده‌اند از پسرهای ابراهیم است که آقا رعیت میناو که وجوب و مال دیوان خود را به دیوان نمی‌دادند و بر همه کس واضح است. دیگر اختیار با سرکار است در



صورتی که رعیت بشاگرد باشد، رعیت بایست دیوان از او گرفت نه او را بچاپید. هر نوع که رأی مبارک اقتضاء نماید، همان است. زیاده از این جسارت است.

فتح اول بشاگرد، در سال ۱۲۷۸ ق

از نظر تقسیمات کشوری در آن زمان بشاگرد زیر نظر بمپور که محل و مرکز حکومتی بلوچستان محسوب می‌شد، بوده است و اخذ و ارسال مالیات به بمپور ارسال می‌شد.

در شماره ۵۲۲ روزنامه دولت علیه ایران به تاریخ «یوم پنجشنبه بیست و نهم شهر ذی قعدة الحرام مطابق سال ایت ثیل ۱۲۷۸» دیدم که در آن سال به دستور ناصر الدینشاه وکیل الملک اول که در آن زمان اسما وزیر کرمان بود، اما همه امور حکومت که ظاهرا بر عهده کیومرث میرزا عمید الدوله بود توسط او رتق وفتق می‌شد، امیر سعد خان رودباری را مأمور تصرف قلعه انگوران بشاگرد و تنبیه و گوشمالی بزرگان و «کدخدایان» بشاگرد می‌نماید و امیر سعد خان این مأموریت را با کمک پسرش نور الدین خان رودباری به انجام می‌رساند ابتدا در ایالت فارس قرار داشت و در سال ۱۲۷۴ ق اداره آن به ایالت کرمان و بلوچستان سپرده شد. (سالار بهزادی-۱۳۸۴)

فتح دوم بشاگرد در سال ۱۲۹۰ ق

سایکس در سفرنامه خود پس از اشاره به کار کمیسیون مرزی سال ۱۲۸۸ و مأموریت گلد اسمید و اهمیت کوهک می‌نویسد: «خوشبختی دولت ایران در آن اوان این بود که شخصیت برجسته‌ای مثل ابراهیم خان حکومت بلوچستان را داشت. وی اصولاً با تعیین خطوط سرحدی مخالفت می‌ورزید و از این لحاظ به محض اینکه گلد اسمید از آن حوالی خارج شد، بی‌درنگ کوهک را به حیطة تصرف درآورد. بدیهی است وزارت امور خارجه دولت بریتانیا با این عمل موافق نبود...» و لرد کرزن پس از اشاره به کار و تصمیمات کمیسیون می‌نویسد: «... ایران سریعاً درصدد برآمد که وضع جدید متصرفات خود را سروسامان بدهد. در سال ۱۸۷۰ پیشین را گرفت که در رأی حکمیت نیز به نفع او شناخته شده بود و همینکه سن جان بازگشت، حاکم بمپور هم مسئله کوهک را با زور حل و آنجا را اشغال کرد. اسفندک، مورد (مورتی)، و دریده که در همین ناحیه واقعند



در سال ۱۸۷۲ تصرف شدند. در همین سال عربهای مسقط که تقریباً هشتاد سال بندر چابهار را در دست داشتند به وسیله وکیل الملک از آنجا طرد شدند. باشگرد [بشاگرد] که تا سال ۱۸۷۴ در اختیار سیف الله خان تقریباً مستقل مانده بود تسلیم گردید و تصرفات دیگر نیز در حدود رودخانه ماشکید صورت گرفت.

ابراهیم خان، اینک سعد الدوله، همانگونه که لرد کرزن اشاره نموده است پس از فیصله امور مرزها به تثبیت حاکمیت خود و دولت ایران در درون قلمرو حکومت خویش پرداخت. سعید خان کرد را که در ناحیه سرحد برای خود دم و دستگاهی داشت و به استظهار حمایت انگلیس به پشتوانه خدمات خود به آن دولت، منجمه در قضیه آقا خان، داعیه استقلال داشت سرکوب نموده منطقه سرباز و منطقه سرحد را که مسقط الرأس طایفه یاراحمد زهی از ناآرام‌ترین و مشکل‌آفرین‌ترین طوایف بلوچ و به علت وجود بعضی قلاع محکم کوهستانیش مأمن راهزنان و یاغیان بلوچ شمرده می‌شد، امنیت بخشیده و به اطاعت از حکومت واداشت. در جنوب غربی مکران نیز منطقه بشاگرد باز به علت کوههای اطراف و راههای صعبش همیشه در دست خونین و سرکردگان آنجا به صورت مستقل و جدا از مناطق همجوارش باقی مانده بود. در ۹۱-۱۲۹۰ ه. ق. سعد الدوله بشاگرد را نیز تصرف کرده و حاکم محلی و نیمه مستقل آنجا را که لرد کرزن نام او را سیف الله خان ذکر می‌کند وادار به تبعیت ساخت. اینک سعد الدوله که علی‌رغم میل و آرزوی خود و علی‌رغم تعصبات وطن پرستانه‌اش که تمامی خطه بلوچستان تا رود سند را متعلق به ایران می‌دانست و آمادگی تصرف تمامی منطقه را به نام دولت ایران در خود می‌دید، بنابر اقتضای سیاست خارجی دولت مرکزی مجبور به قبول مرز مشخصی برای قلمرو حکومت خود آنهم با دخالت انگلیس شده بود، به کار امنیت بخشیدن و آرام ساختن نقاط مختلف آنچه که اینک به «بلوچستان ایران» مشهور شده بود پرداخت و به تدریج تمامی سرداران مناطقی را که از زمان نادر شاه و بعضی چون حکام بشاگرد، قرنهای متمادی خود را مستقل دانسته و قید تابعیت هیچ دولتی را نپذیرفته بودند به سر نهادن به فرمان خود به عنوان مظهر حاکمیت شاه و دولت مرکزی ایران واداشت. (سالار بهزادی-۱۳۸۴)



فتح سوم بشاگرد در سال ۱۲۹۶ ق

در مورد فتح سوم نسبتاً اطلاعات بیشتر وجود دارد ولی در علت وقوع این جنگ و نام حاکم وقت بشاگرد اختلاف نظر هست. حسین فراغ دل در کتاب تاریخ هرمز حاکم وقت بشاگرد در این زمان را اللهوردی خان نام می‌برد. ولی با توجه به اینکه سیف الله خان پسر اللهوردی خان است و همان طور که ذکر شد نام سیف الله خان در اسناد سال ۱۲۶۹ و جنگ ۱۲۹۰ آمده پس در این سال نیز همان طور که در کتاب بشاگرد در تاریخ و تمدن آمده، باید سیف الله خان باشد. اما علت این جنگ را زائری نیا در کتابش قتل عام تعدادی از اهالی درابسر توسط سیف الله خان و شکایت اهالی آن به حکومت مرکزی ذکر می‌کند. در حالی که در علت نگارش کتاب سفرنامه بلوچستان توسط فرمانفرما والی وقت کرمان و بلوچستان و سفر وی به این مناطق را سرکشی و اغتشاش پسرهای نصر الله خان بهارلو و آمدن به بشاگرد برای اتحاد با حاکم وقت بشاگرد ذکر می‌کنند و حکومت مرکزی از ترس عواقب بعدی آن سعی در سرکوب این اتحاد می‌کند. مستوفی الممالک خطاب به فرمانفرما در این زمان می‌نویسد: «خدمت نواب والا نصرت الدوله فرمانفرما به پسرهای نصر الله خان بهارلو ابلاغ بدهید که اگر به مشهد مقدس رفتند و نواب رکن الدوله ورود آنها را به مشهد مقدس تلگراف کردند و از آنها توسط نمودند می‌توان آنها را امان داد و الا اگر رفتند و آنجاها پنهان و آشکار ماندند از گرفتن و زدن و بستن آنها به هیچ وجه مضایقه نکنید و هر کس هم که آنها را پناه بدهد مقصر دولت می‌باشند و از آنها مؤاخذه خواهد شد». فیروز میرزا در جواب او شرح مفصلی از اوضاع می‌دهد که بشاگردی‌ها توسط ابراهیم خان سرتیپ گوشمال شده‌اند و پسرهای بهارلو به جانب کراچی فرار کرده‌اند.

در اواخر سال ۱۲۹۶ و اوایل سال ۱۲۹۷ که مرحوم فیروز میرزا فرمانفرما حکومت کرمان و بلوچستان را برعهده داشت، اهالی بشاگرد در جنوب غربی بلوچستان از دادن مالیات خود سرباز زده بودند. ترمز بشاگردیها با طغیان طایفه بهارلو از طوایف سپرده به قوام الملک در فارس به سرکردگی بیک میرزا پسر نصر الله خان بهارلو و رفتن آنها به سوی میناب و به طرف کوههای بشاگرد و اتحاد نیروهای بشاگردی و بهارلو اهمیت بیشتری یافت. در فارس شاهزاده فرهاد میرزا معتمد الدوله حکومت داشت و به حکومت کرمان فشار آورده و تنبیه و معاودت بیک میرزا بهارلو



به فارس را از برادر خود فیروز میرزا فرمانفرما که تازه به حکومت کرمان و بلوچستان منصوب شده بود می‌خواست.

فرمانفرما سعد الدوله را که ضابط در بمپور بلوچستان بود برای سرکوب این قیام به بشاگرد فرستاد و خود نیز با کمی تاخیر راهی این مناطق شد. و خاطرات خود را به صورت روزانه در کتابش می‌نویسد. وقتی به منطقه ای به نام کوه مزار می‌رسد می‌نویسد:

«و در این منزل جمازه سواری از ابراهیم خان سرتیپ که از بشاگرد خودش را چهار روزه رسانیده بود ابراهیم خان شرحی از تنبیه مفسدین و متمرّدین به شاگردی اظهار داشته بود که به عین نوشته‌ی او را حضور اولیای دولت قاهره انفاذ خواهد داشت. و نیز شرحی از بیک میرزای بهارلو نوشته بود که به واسطه‌ی اردوی سرتیپ وحشت نموده از دو منزلی بشاگرد حرکت کرده به چهار منزلی که نزدیک میناب فارس باشد رفته است. فوراً جمازه سوار سرتیپ را با احکامی که لازم بود مراجعت داد. در مرحله‌ی بشاگردی‌ها نوشته شد تا گروهی معتبر از رؤسای آنها بگیرد و به بمپور نفرستد و از هر جهت اطمینان حاصل نماید حرکت نکند و دست برندارد و در همانجا بماند، این بنده خود به امور و انتظام بلوچستان می‌پردازد و کالت می‌کند. در فقره‌ی بیک میرزا مجدداً نوشته شد که پنج منزلی یا ده منزلی هم باشد با استعداد تمام بر آنها بتازد و آنها را دستگیر کرده آنچه لازمه‌ی تنبیه است به عمل بیاورد و به سزای اعمالشان برساند. آدم احتشام الدوله را که از این منزل مراجعت می‌داد تفصیل را به سرکار معتمد الدوله نوشته و آگاهی داد، امیدوارم سرتیپ خوب از عهده‌ی آنها برآید و به سزای خودشان برساند و یا مجبورا و ناچار به آمدن کند.» فرمانفرما به صورت مستمر و روانه گزارش وضعیت بشاگرد را پیگیری می‌کند و در ادامه می‌نویسد:

«رسیدن کاغذ ابراهیم خان سرتیپ: ورود به این منزل جمازه سواری از ابراهیم خان سرتیپ رسید که در باب بشاگردهای نوشته که قرار کار آنها را داده و آن صفحات را منظم ساخته مفسدین و متمرّدین را گرفته گوشمال داده است و نیز شرحی در فقره پسران نصر الله خان بهارلو اظهار داشته بود و خود بیک میرزا هم شرحی نوشته است که از بمپور به تهران ارسال خواهد داشت. فوراً جواب سرتیپ را نوشته و جمازه سوار را مراجعت داد که گروهی از بشاگردی‌ها بگیرد و حسب الحکم مبارک که جناب جلالتمآب آقای مستوفی الممالک با شعار تلگرافی در باب بیک میرزا و



طایفه‌ی او نوشته بود، این بنده نوشت بیک میرزا و طایفه اشرا اطمینان داده روانه نماید و خود سرتیپ پس از فراغت از این کار به بمپور بیاید که نواقص امور بلوچستان را به موجب دستور العمل انجام دهد. و انشاء الله امیدوارم که بدون مخمصه و قتل و غارت بیک میرزا و طایفه اش بیایند و رفع شری از فارس و خود این بنده شده باشد که همه روزه اسباب دردسر اولیای دولت نباشد.»

فتح چهارم بشاگرد ۱۳۱۱ ق

و این در دورانی که عبدالحسین میرزا نصرت الدوله فرمانفرما حاکم کرمان و بلوچستان بود اتفاق افتاد. وی در کتاب مسافرت نامه کرمان و بلوچستان خاطرات روزانه خود را آورده و در این مورد می‌نویسد:

«علیرضا خان مباشر بشاگرد پسر الله وردی خان که از خوانین و نجبای بشاگرد و از طرف امیر دران خان مباشر محل مزبورست.» و در ادامه آورده است: «و از آنجا که در هذمه السنه اهالی بشاگرد بنا به عادت معهود نایره شرارتشان بالا گرفته و تاکنون که اواخر سال است دیناری از مالیات خود را نپرداخته‌اند فرج الله خان یاور را با دو دسته سرباز و یکصد قبضه تفنگ ورنندل از راین روانه جیرفت نمودم که نزد حاجی خان سرهنگ مهندس رفته به اتفاق سرباز و سوار و استعداداتی که در سابق به احتیاط آمدن اشرا فارس در آن صفحات گذاشته بودم روانه رودبار شده به ضمیمه سواره و پیاده رودباری و مقداری عمده جمعیت چریک هر محل به طرف بشاگرد بروند. و لیکن احکام مبنی بر نوید و تهدید سابقا و لاحقا به کدخدا و کلانتر و عموم ریش سفیدان بشاگرد نوشته‌ام و به حاجی خان سرهنگ و سایر رؤسای اردوی نظامی دستور العمل داده‌ام که چندی تأمل کنند و اگر در این مدت اقدامی از آنها در ادای مالیات نشد تا من در حوالی بم و نرماشیرم اطلاع دهند تا حکم و دستور العمل ثانوی از من به آنها برسد. ولی مقصودم تخویف و تهدید آنها است و حتی الامکان اسباب خرابی و تفریق رعیت را البته فراهم نخواهم کرد و مدارا خواهم نمود.»



و پس از آن فرمانفرما می‌نویسد «و بشاگردیها هم فعلا از در اطاعت و انقیاد داخل شده و نوشتجات مبنی بر رعیتی نوشته‌اند. به منشیها گفتم علی العجالة جوابهای محبت آمیز به آنها بنویسند.

چند روزی به آنها مهلت دهند. هر گاه برحسب تعهدات خود رفتار کرده مالیات خود را پرداختند نعم المطلوب، و آلا از بلوچستان دستور العمل ثانوی به آنها خواهم نوشت و اگر هم لازم باشد یک قسمت قشون دیگر هم به امداد آنها می‌فرستم و بعون الله تعالی بشاگرد را و لو بنا باشد خودم به آنجا بروم منظم و مالیات دیوان را وصول خواهم کرد»

اما همچنان از دادن مالیات و تمکین دستورات حکومتی امتناع می‌کنند و فرمانفرما می‌نویسد: «از جمله از طرف بشاگرد هم که تمام مالیاتشان باقی است و تا امروز که تقریباً ده ماه از سال گذشته یک دینار از مالیات نفرستاده [اند] امروز مبلغ دویست تومان از بابت مالیات آنجا رسید و کدخدا و کلاتر آن حدود هم برخلاف خیالاتشان اظهار رعیتی و انقیاد کرده بودند و به همین جهت جوابهای مبنی بر لطف و قهر و نوش و زهر به خود آنها نوشتیم که خیال طغیان و سرکشی را از سر بیرون [کنند] و ادای مالیات دیوان را فرض ذمه خود دانند و اگر تا ورود من به رودبار بقیه مالیات خود را پرداخته متابعت کنند از مقاتلت ایمنند و آلا قشون عمده می‌فرستم تمام اهالی بشاگرد را تنبیه [کنند] و هر کس را به جزای خود برسانند. شرحی هم جداگانه به حاجی خان سرهنگ نوشتیم که فعلا بردن اردوی نظامی را به بشاگرد موقوف داشته منتظر دستور العمل ثانوی من باشد.»

به هر ترتیب فرمانفرما موفق می‌شود موقتا حاکم بشاگرد را تابع خود کند ولی این حکایت چندان دوام نداشته و پس از آن نیز شاهد هستیم که اهالی بشاگرد تمایلی به تبعیت از حکومت مرکزی نداشتند.

سند شماره (۳۶۵) مورخ: ۱۴ جمادی الاول ۱۳۲۰ ق. / ۱۹۰۲ م.

از: کارگزاری بندر عباس و لنگه به: وزارت امور خارجه کارگزاری عباسی و لنگه مورخه ۱۴ جمادی الاول ۱۳۲۰ نمرة ۲۷ راپورت عباسی در چندی قبل بشاگردیها در میناب اغتشاش زیادی می‌کردند علی رؤس الاشهار در خانها ریخته و روز در بازار مال مردم را تاراج می‌کردند و حکومت میناب جلوگیری نمی‌توانست نماید. تا این اوقات پنجاه نفر تفنگچی و بعد بیست نفر



سرباز از بوشهر آمده از قرار مذکور ابتدا که تفنگچی‌ها وارد می‌شوند فی الجمله نزاعی فیما بین آنها و بشاگردی‌ها می‌شود. یک نفر تفنگچی کشته می‌شود. از قراری که مسموع شده خود اهالی میناب با بشاگردیها راه دارند و خفیانه از و مأكولات مدد به آنها می‌رسانند و دو روز است که بیست نفر سرباز از عباسی جهت میناب حرکت کرده باید دید که با سرباز چه نوع سلوک خواهند کرد. البته بشاگردیها حالا که تفنگچی و سرباز آمده، فرار خواهند کرد.

در این گزارش آمده بشاگردی‌ها در میناب برای دزدی و غارت آمده بودند و چون حکومت میناب نمی‌توانست جلوی آن را بگیرد از بوشهر نیرو فرستاده شده ولی خود اهالی میناب به بشاگردی‌ها مخفیانه کمک می‌کردند. چطور ممکن است کسی به دزد خانه‌ی خود کمک کند. بلکه برخی از مناطق میناب و دیگر مناطق همچنان خراج و مالیات خود را به حاکم بشاگرد می‌دادند.

افول قدرت حاکمان بشاگرد و عقب ماندگی تا قبل از انقلاب

اما چه شد روزگاری که حاکمان عمان و مخالفین حکومت قاجار برای دستیابی به اهداف خود دست دوستی و اتحاد به سمت حاکم بشاگرد دراز می‌کردند. و حکومت مرکزی برای تسلط بر این منطقه مجبور به لشکرکشی می‌شد باعث شد این چنین عقب بماند که افرادی مدعی کشف بشاگرد گردند؟

برای پاسخ دادن به این سوال نیاز به تحقیق بیشتر توسط اهل این فن هست. اما به نظر بنده این موارد می‌تواند از جمله دلایل عقب ماندگی بشاگرد باشد.

تغییر مرکزیت

منطقه بزرگ بشاگرد به مرور و بر اساس تقسیمات کشوری تفکیک و هر قسمت از آن به یک استان الحاق شد و خود بشاگرد زیر نظر میناب اداره شد. اهمیت این موضوع را وقتی بهتر درک می‌کنیم که می‌بینیم بمپور که روزی مرکز ایالت بلوچستان بود امروزه یکی از بخش‌های کوچک شهرستان ایرانشهر است و زاهدان که در آن دوران فرمانفرما در مورد آن می‌نویسد:



«دزدآب (زاهدان) دو مزرعه است که هر دو قنات آب [دارد] و ملکی نور محمد و دینار محمدانی است. و محصولشان فقط منحصر است به جزئی غله و آب.» امروزه به دلیل مرکز بودن این چنین گسترش یافته. یا حتی خود تهران که در دوران قاجار یکی از دهات ری بود

قدرت حکومت مرکزی

با روی کار آمدن حکومت پهلوی اولویت رضا شاه پس از به دست گرفتن قدرت، تثبیت اقتدار حکومت بر کل کشور بود. رضا خان برای این کار اقدام به از بین بردن حکام و خوانین محلی کرد. و یک حکومت مرکزی قدرتمند را به وجود آورد و در هر نقطه از کشور شخصی از طرف دولت مامور کنترل و رسیدگی به امور آن منطقه بود.

پیشرفت سریع کشور

بدون تعصیب و به درستی اگر قضاوت کنیم در دوران پهلوی کشور پیشرفت‌های شایان توجهی نسب به قبل کرد. اما بشاگرد به دلیل عدم توجه دولت وقت و عدم دسترسی به وسایل ارتباطی و جاده‌های مناسب به دلیل کوهستانی بودن این مناطق باعث شد از این قافله نسب به مناطق دیگر عقب بماند.

دوران ۵۰ ساله پهلوی کشور از چنان پیشرفتی برخوردار شد که وقتی افرادی پس از انقلاب به این نقطه از کشور آمدند فکر می‌کردند این مردم با فرهنگ عصر حجر زندگی می‌کنند. غافل از این که کم‌تر از ۱۰۰ سال است که مردم این منطقه دچار این عقب ماندگی شده‌اند. عدم آشنایی این افراد با گذشته و تاریخ بشاگرد باعث شد با اظهار نظرهای عجولانه و نادرست ذهنیتی ناپسند و اشتباه از مردم این منطقه در اذهان مردم به وجود آوردند که به این زودی از بین نخواهد رفت. و این امر ضرورت و اهمیت بررسی و واکاوی تاریخ را به خوبی نشان می‌دهد



منابع و مأخذ

- فرمانفرما، فیروز، اتحادیه، منصوره، ۱۳۴۲، سفرنامه نامه کرمان و بلوچستان، نشر، انجمن مفاخر فرهنگی.
- حبیبی، حسن، ۱۳۹۰، بررسی تاریخی، سیاسی و اجتماعی اسناد بندرعباس - نشر بنیاد ایران شناسی.
- فسائی، حسن بن حسن، ۱۳۸۲، فارسنامه ناصری، انتشارات امیرکبیر.
- زائری نیا، عباس، ۱۳۹۰، بشاگرد در تاریخ و تمدن - انتشارات اهنگ قلم.
- فراغ دل، حسین، ۱۳۸۸، سرزمین هرموز - انتشارات ائلشن.
- ناشناس - مصحح وثوقی محمد باقر، خیراندیش عبدالرسول - جنگنامه کشم - مرکز پژوهشی میراث مکتوب.
- نظام السلطنه مافی، حسین قلی - به کوشش: اتحادیه، منصوره - به کوشش: مافی، معصومه - به کوشش: سعدوندیان، سیروس - به کوشش: رام پیشه، حمید، ۱۳۲۶، خاطرات و اسناد حسین قلی خان نظام السلطنه مافی - نشر تاریخ ایران.
- مستوفی، حمدالله، تاریخ جهانگشای نادری، انتشارات انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
- فرمانفرما، عبدالحسین میرزا، افشار، ایرج - مسافرت نامه کرمان و بلوچستان - ناشر اساطیر.
- منشی کرمانی، ناصرالدین، اقبال اشتیانی، عباس، ۱۳۲۸، سمط العلی للحضرة العیا، نشر،
- کرمانی، افضل الدین، عامری نائینی محمد علی، ۱۳۱۱، عقد العلی للموقف الأعلى - انجمن مفاخر فرهنگی.
- وزیر، احمد علی خان، نصیری، محمدرضا، ۱۳۸۶، جغرافیای بلوچستان، ناشر، انجمن مفاخر فرهنگی.
- میردار، مرتضی، ۱۳۸۴، خاطرات حجت الاسلام و المسلمین ناطق نوری، نشر، مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
- طباطبایی پور، مهدی، ۱۳۸۹، سرگذشت یک سرباز، نشر، نورین سپاهان.



- اعتماد السلطنه، محمد حسن بن علی، نوایی، عبدالحسین، محدث، هاشم، مراه البلدان، ناشر، دانشگاه تهران.
- سایکس، سرپرسی، سعادت نوری، حسین (۱۳۹۷) ده هزار میل در ایران (سفرنامه سرپرسی سایکس) - ناشر، دنیای کتاب مرادی، مسعود، وزین افضل، مهدی، صاحبکاران، معصومه، ۱۳۹۲، اداره بلوچستان از طریق حاکمان کرمان، پیام بهارستان ۲-۵-۱۹.
- پیری، محمد، ۱۳۹۴، چالش پادشاهان قاجار با حکمرانان محلی بلوچستان = دو فسنامه پژوهشنامه تاریخ‌های محلی ایران - سال سوم، ش ۲-۳.
- خسرویگی، هوشنگ، قلاوند، زهرا، ۱۳۹۵، تقسیمات سیاسی و ساختار تشکیلاتی ایالت فارس در دوره قاجار، پژوهشنامه تاریخ‌های محلی ایران، سال چهارم، شماره دوم - پیاپی ۸.
- خباز نیا، معصومه، ۱۳۹۵، تاریخچه تقسیمات کشوری در ایران و کاربرد آن در سرشماری، مرکز امار، شماره ۲۱.
- سپاهی عبدالودود، ۱۳۸۴، نقد و بررسی کتاب مسافرت نامه کرمان و بلوچستان فرمانفرما، کتاب ماه تاریخ و جغرافیا، دی و بهمن ۸۴.